



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بخش فرہنگی - هنری

مہدی کلہر

آرزوها و باورهای سیاسی

۴

مهدی پروین زاد

اشاره

چاپ قسمت چهارم بحث کلی و عمومی مقاله «آرزوها و باورهای سیاسی» که می‌بایست در ابتدای مقاله بیاید، با پوزش از خوانندگان، به دلیل حجم زیاد و پیوستگی موضوعی آن، مقدور نشد. انشاءالله در شماره آینده تمام مطلب یکجا چاپ خواهد شد.

یادآوری

در شماره پیش - بخش سوم این مقاله - صحبت از ایستایی حکومتها در دوران باستان و نیز تحریف واقعیت‌های تاریخ از سوی غربیان بود و در پایان بحث، ضمن مقایسه دو شیوه حکومتی ایران هخامنشی و یونان و تأثیرات این دو شیوه در میراث فرهنگی ایران و یونان، اشاره‌ای گذرا به جهان‌نگری و اندیشه جهاننداری هخامنشی داشتیم و همان‌جا گفتیم که از یک نظر، اصولاً مقایسه بین ایران هخامنشی و یونان معاصر آن دوران، مقایسه‌ای معقول و بخردانه نیست، چرا که حکومت هخامنشی، نظامی جهانی بود، در حالی که یونان در اوج اعتلای فکری خود، قبل از هر چیز، چند دولتشهر کوچک و کم اهمیت بود که به طور طبیعی مسائل و مشکلات حکومتی و اهداف یک امپراتوری گسترده را نداشت. آنچه بر این امر باید افزود این است که اصولاً هنگامی که بحث درباره شیوه‌های مناسب و مطلوب حکومت و مدیریت جامعه، و نیز منشاء قدرت، در یونان باستان درمی‌گرفت، زمان درازی از انتخاب و تثبیت شیوه حکومت و مدیریت جامعه در ایران هخامنشی می‌گذشت و اصول آن از سوی مردم به مثابه امری طبیعی پذیرفته شده بود و شاید نیازی به بازبینی و تجدید نظر در آن اصول در بین مردم و سران حکومت و نخبگان احساس نمی‌شد؛ حتی فراتر از این، باید گفت که هخامنشیان در آن دوران، از مرحله ایجاد مؤسسات و نهادهای مورد نیاز امپراتوری

خود نیز گذشته بودند و مسئله آنها در آن برهه از زمان، تثبیت قدرت خود در کشورهای فتح شده جدید و اداره مناسب ملیتهای متنوع در تحت سیطره یک نظام متمرکز سیاسی، بدون رجحان دادن آیینی بر آیین دیگر بود. بنابراین در چنان شرایطی نمی توان از مردم و یا سران امپراتوری انتظار بحثهای گوناگون درباره اداره مطلوب کشور و یا منشاء قدرت داشت. با این مقدمه به بررسی مرحله دیگری از تاریخ ایران و باورها و علایق سیاسی مردم ایران در آن دوران می نشینیم، دورانی که از شکست ایرانیان از اسکندر مقدونی آغاز می شود و فرجام آن به تلفیق دین و دولت در حکومت مقتدر و دیرپای ساسانیان می پیوندد.

اسکندر مقدونی از واقعیت تا خیال

ظاهراً حمله اسکندر به ایران هخامنشی در شرایطی صورت گرفته است که سامان کارها در حکومت هخامنشی از هم گسسته بود و جدال بر سر قدرت و سیز تبعات گسترش امپراتوری، شرایطی را فراهم آورده بود که آن مقدونی مقتدر و گستاخ را به طمع تسخیر ایران و ویرانی تمدنی هخامنشی برانگیخته بود.

در چنان شرایطی، با کشته شدن داریوش سوم به دست سردارانش، دوران جدیدی در زندگی مردم ایران آغاز شد (۳۲۳ ق م).

آنچنان که «فرای» آورده است، درباره بزرگی اسکندر بسیار سخن گفته اند، برخی از نویسندگان او را همچون مظهر آزادی و دموکراسی یونان در برابر بیدادگری و خودکامگی مشرق ستوده اند و پایگاه او را برافراشته اند. درست است که اسکندر به طور کلی پشتیبان گروه دموکرات کشور شهرهای یونانی در آسیای صغیر در برابر ستمگرانی بود که بیشترشان هواخواه ایران بودند، اما نباید از خاطر زدود که در چشم بسیاری از یونانیان خود اسکندر جباری بزرگ و دشمن دموکراسی یونان شمرده می شد. اگر کسی استدلال کند که اسکندر به راستی به دموکراسی ایمان داشت و می خواست آن را در مشرق نیز بگستراند این سخن او بسیار از حقیقت دور می نماید.^۱ از یک نظر روشن است که اسکندر به پیروی از هخامنشیان در پی ایجاد حکومتی جهانی به این سوی جهان آمده بود، اما میان شیوه های خشن وحشیانه او با شیوه مدارا و تسامح هخامنشی فاصله بسیاری است.

آرزوها و باورهای سیاسی ایرانیان در دوران سلوکیدها

پس از مرگ اسکندر^۲ و جنگهای طولانی بین سرداران او، سرانجام آسیای غربی

در سهمیه حکومت «سلوکوس» قرار گرفت و بدین ترتیب آرزوی اسکندر مبنی بر ایجاد حکومتی واحد در شرق و غرب جهان و اختلاط و آمیزش اقوام و ملل، به سرعت فراموش شد. سلوکیها که اندکی بیش از هشتاد سال بر ایران فرمان راندند، سرانجام بر اثر کوششهای مردم و قیام دلاورانه پارتها از ایران رانده شدند. اما در همین مدت نیز به اندازه کافی فرصت داشتند که برخی از آداب و رسوم خود را در ایران مرسوم سازند. درست همان گونه که در دوران مادها، دولتهای «بابل» و «آشور» بر علایق سیاسی ایرانیان تأثیر نهادند، هخامنشیان نیز به نوبه خود از مادها تأثیر پذیرفتند. دولت اشکانی نیز تا مدتها به لحاظ سیاسی و فرهنگی متأثر از شیوه‌های جانشینان اسکندر در ایران بود. البته در این میان ملاحظات سیاسی سرزمینهای یونانی نشین نیز در میان بود. از یک دیدگاه، درست است که فرهنگ ایران در فرجام حکومت جانشینان اسکندر به تدریج به سوی تعادل می‌رفت، اما التقاط سطحی مردم ایران که بر اثر آمیزش فرهنگشان با تمدن و فرهنگ هلنی ایجاد شده بود، زمان درازی بر اندیشه و ذهن آنها سایه انداخت. گرچه در نهایت این غرب بود که از شیوه‌های استبدادی سلاطین شرقی و تمرکز شدید آنها تأثیر پذیرفت، آنچنان که در مثل می‌توانیم شیوه‌های خودکامگی پادشاهان یونان و امپراتوران رم را نمونه‌ای از این تأثیر به شمار آوریم.

از آرزوها و باورهای سیاسی مردم ایران در دوران سلوکیها اطلاع چندانی در دست نیست. البته می‌توان بر اساس اطلاعاتی که از مورخان یونانی و رومی به دست ما رسیده است و در آنها به خشونت اولیه اسکندر و سرداران‌ش که همانند اکثر فاتحین تاریخی سرمست از پیروزی به ویرانی تمدن و فرهنگ ایرانیان کوشیده‌اند اشاره کرد. اما این امر مسلماً نمی‌توانسته است مدت زمان درازی دوام داشته باشد، چه اختلاط و استمرار حکومت جانشینان اسکندر در ایران، به تدریج آنها را با فرهنگ ایران آشنا نمود و هر دو طرف، از بسیاری از آداب و رسوم یکدیگر تأثیر پذیرفتند. بدین وجه، بدون هیچ گونه اجبار و سیاستی مخصوص، صبغه یونانیت ایجاد شد و مخصوصاً در ایرانیان ساکن مدینه‌ها و شهرها تأثیر کرد، و در میان همه افراد طبقه علیا و طبقه وسطی انتشار یافت، و حتی به کارگران آزاد شهرها نیز سرایت کرد، اما در سکنه روستایی بسیار کمتر تأثیر نمود و یا هیچ اثری نکرد. ایجاد یونانیت مخصوصاً به واسطه نفوذ عنصر ایرانی در زندگانی سیاسی و اداری شاهنشاهی صورت گرفت، و بر اثر آن جامعه‌ای مختلط به وجود آمد که بدون آن ایران مملکتی آسیایی به شمار می‌رفت که یونانیان در آن ساکن شده بودند. شرکت طبقه علیا و طبقه متوسط ایرانیان در زندگانی دولتی - که دنباله منطقی سیاستی بود که سدهای بین ملتها را برمی‌داشت - نوعی اشتراك بین کسانی که

به زبان یونانی سخن می‌گفتند، ایجاد کرد. به موازات یونانی کردن ایرانیان، ایرانی کردن یونانیان نیز به وجهی غیرقابل احتراز صورت می‌گرفت، و ازدواج‌های مختلط بدین امر کمک می‌کرد، و همچنین لطف و جذابیت معتقدات شرقی و تشریفات مذهبی - که مذهب تألیف یونانی در آن میدان وسیعی برای جولان یافت - مؤید این امر گردید. بخشی از یونانیان، بدون ترك زبان و تشکیلات خود، تحت تأثیر طرز زندگی و دین ایرانیان واقع شدند، و در نتیجه منافع معنوی و شغلی آنان تضعیف شد. توده عظیم ایرانی، قومی که در نواحی اطراف - یعنی در دیه‌ها و قصبات - زندگی می‌کردند، در هر حال خارج از حیطه تأثیر یونانیت باقی ماندند. تضادی که بین جامعه شهرنشین و جامعه روستایی وجود داشت، شکافی بین ایشان پدید آورد، و از همان دوران پایه‌های مخالفت و دشمنی آینده گذاشته می‌شد. در نظر ملت، تغییرات سلسله‌ها مفهومی جز تغییر مخدومان - که همه مانند هم مالیات را تحمیل می‌کردند و بیگار می‌گرفتند - نداشت. دانشمندان بر آنند که در نظر افراد ملت، عمال ادارات شاهی به اندازه بورژوازی یونانی شده، ستمکار و جبار به شمار نمی‌رفتند. ملت به دیدن خارجی در مملکت خود معتاد شده بود، ولی با این طبقه حاکمه که دارای طرز زندگی دیگری بود و خدایانی جز بغان ایرانی می‌پرستید، مخالفت نمی‌ورزیدند.^۳

آرزوها و باورهای سیاسی مردم ایران در دوران اشکانی

حقیقت این است که استقلال ایران در دوران باستان و پس از فروپاشی دولت مقتدر هخامنشی تا زمانی به درازای پنج قرن و در مصاف با دشمنان قدرتمندی چون سلوکیان، قبایل نیمه‌وحشی و همچنین دولت مقتدر روم، مرهون پایمردی و تدبیر پارتیان یا اشکانیان است. حکومت پارتها، فرصت تاریخی بزرگی برای مردم ایران فراهم آورد که از آزادی بیشتری که از تغییر تدریجی دو سلسله و دو فرهنگ پیدا شده بود، با شیوه‌های حکومتی و پندارهای سیاسی جدیدی آشنا شوند. اشکانیان متأسفانه از شوربخت‌ترین حکومتگران ایران‌اند که پیوسته مورد بی‌مهری اهل تاریخ و فرهنگ بوده‌اند. اگر فردوسی در شاهنامه تنها با ذکر هیجده بیت از ایشان یاد کرده است و اگر دولت آنها را «ملوك الطوائف» و زمان حکومت آنها را تنها «دویست سال» رقم زده است^۴، بر او گناهی نیست. چه، منابعی که فردوسی بر اساس آنها حماسه جاودانی خود را پرداخته است، مربوط به عهد ساسانی است و این سلسله، چنان که می‌دانیم از دشمنان سرسخت اشکانیان بوده‌اند و پیوسته کوشش داشتند زمان فرمانروایی پارتها را هر اندازه کمتر از آنچه بوده است نشان دهند و از اهمیت تاریخی آنها نیز بکاهدند و

حکومت این سلسله را دوران هرج و مرج و آشفتگی ایران به شمار آوردند. به همین دلیل، در آثار مکتوب تاریخی بازمانده از دوران اسلامی نیز از اشکانیان به کوتاهی سخن رفته است. و تازه در آن مقدار نیز، اطلاعات مخدوشی ارائه شده است. اما، از این بدتر رویه پژوهشگر معاصر است که چون به بررسی «تحولات فکری در ایران» می پردازد، در توضیح اصل و نسب اشکانیان می نویسد: «پارتها همان تورانیان بودند که در حقیقت از ایل سیتها (سکها) محسوب می شدند و بارها در عصر هخامنشیان به ایران حمله کرده بودند ولی در این عصر با نام عوضی (پارتها) دوباره به ایران آمدند» و اضافه می کند: «پارتها مانند بیشتر پیشروان و اجداد خود مردمی وحشی و بی فرهنگ بودند و در این وقت از هرج و مرج ایران که با مرگ اسکندر بوجود آمده بود و ضعف سلسله سلوکیدها استفاده کرد و در این سرزمین جا گرفتند.»^۷ همین نویسنده در جای دیگر می نویسد: «اشکانیان بالفلسه دارای کوچکترین تمدن و فرهنگی نبودند و بجای آنکه این تمدن درخشان هخامنشیان را توسعه دهند بهتر دیدند که تمدن یونانی سلوکیدها را اقتباس نمایند و این اقتباس را نیز انجام دادند.»^۷

این داوری به همین صورت، قطعاً با مستندات تاریخی وفق نمی دهد و شاید درست تر آن باشد که چیزی به حساب نرفت، یا عدم آگاهی از منابع جدید تاریخی، باید از آن کاست تا به واقعیتهای تاریخی عصر اشکانی نزدیکتر شد. حقیقت این است که پارتیان یا به تعبیری دیگر اشکانیان، از اقوام ایرانی به شمار می روند که در ناحیه خراسان کنونی می زیستند، آنها قبایلی جنگجو، نیرومند و با صلابت بودند که در دوره خطیری از تاریخ ایران که به لحاظ فرهنگی می توان آن را به ترتیب، دوره شیفتگی، دوره تاثیر و تأثر و داد و ستد فرهنگی، و سپس دوره هضم و نابودی فرهنگ هلنی به شمار آورد، بر سریر قدرت نشستند و تحولاتی در فرهنگ سیاسی مردم ایران به وجود آوردند. درست به وارونه آنچه که نویسنده کتاب «تحولات فکری در ایران» آورده است. به نظر بسیاری از اسطوره شناسان و محققین، پارتها نه تنها از اقوام غیرایرانی و نیمه وحشی نبودند، بل، از آن دسته از اقوام ایرانی بودند که مبارزات آنها با قبایل نیمه وحشی مهاجم «سکا» و دولتهای هندوسکایی و کوشانی منشاء اساسی بسیاری از داستانهای افسانه ای و حماسی ایران شده است. «فرای» در این باره می نویسد: «نظر رایجی که پارتیان را یونانیان منحط و دستداران یونان می داند و دوران ایشان را برای ایران «عصر تاریکی» می شمارد بی شک درست نمی تواند باشد. هرچه آگاهی ما درباره این دوره تاریخی افزایش می یابد و از کاوشها کتیبه های تازه ای پدید می گردد بر ما آشکار می شود که در دوران تاریخی پارتیان پیشرفتهای بزرگی در زمینه های گوناگون

بسیاری پدید آمده است.»^{۱۰} فرای اضافه می‌کند: «پارتیان توانستند بسیاری از فرهنگ هلنی را بپذیرند و نیز سنتهای ایرانی را نگهدارند، می‌توان آغاز فرمانروایی پارتیان را دوران دوستداری یونان و فرهنگ آن شمرد و پایان آن را واکنش ایرانی در برابر یونانی دانست. چون هیچ گواهی بر واکنش نداریم باید دوران اخیر را دوران انتقال از جهانی که در آن یونان چیره بود به جهانی نو بدانیم که در آن شرق، هلنیسم را در خود فرو برد و نابود ساخت.»^{۱۱}

از يك دیدگاه، درست است که پارتیان به طور کلی و مشخص، نماینده فکر و فرهنگ و تمدن ایران هخامنشی یا به دیگر سخن، ایران غربی نبودند، اما از جهت دیگر باید به خاطر داشت که آنها از امتیاز عدم اعتیاد فکری به شیوه‌های مرسوم و سنت شده تمرکز و استبداد مطلق و متداول قدرتمندان در آن عصر برخوردار بودند و این چیز کمی نبود. یقیناً همین خصایص اخلاقی و نیز داد و ستد فرهنگی ایرانیان با جانشینان اسکندر بود که سبب شد تا ایرانیان با شیوه‌های دیگری از اداره حکومت و مدیریت جامعه آشنا شوند. آنچنان که مردم ایران از دوران مهرداد اول، پنجمین فرمانروای اشکانی، با نوعی تغییرات در ساختار قدرت و جانشینی آشنا شدند و آن، تعدیل در شیوه سنتی گزینش جانشین شاه پارتی بود که زیر تأثیر فرهنگ هلنی و دموکراسی قبیله‌ای اشکانی صورت می‌پذیرفت. پیرتیا از قول استرابون و پسیدونیوس در این باره می‌نویسد: «حکومت شاه پارت محدود بود، شاه در امور همیشه با دو مجلس مشورت می‌کرد و انتخاب اعضاء مجلسین با او نبود، بل آنها بر حسب نسب و مقام، عضویت دو مجلس مزبور را می‌یافتند. یکی از دو مجلس ترکیب می‌یافت از اعضاء خانواده سلطنت که بعد رشد رسیده بودند و دیگری عبارت بود از مجلس سالخوردگان، که اعضاء آن سران روحانی ملت بودند (نویسندگان رومی این مجلس را سنا نامیده‌اند) هر دو مجلس وقتیکه بهم می‌پیوست به مغلستان موسوم می‌گشت.»^{۱۲}

روشن است که این تغییرات در انتخاب شاه پارتی و وجود دو مجلس مشورتی و مجلس مغلستان یا مهستان، همیشه فرزند شاه را به جای او برمی‌گزید و تنها در شرایط استثنایی و ویژه‌ای بود که عمو و یا برادر شاه را نیز به پادشاهی انتخاب می‌کردند. گرچه وجود مجالس مشورتی و کنترل کننده قدرت مطلقه شاه و نیز وجود مجلسی از قدرتمندان جهت انتخاب شاه پارتی به نوبه خود ابتکاری در عرصه سیاست آن روزگار محسوب می‌شد و سودهایی دربر داشت. اما، هرگز نباید این توهّم را ایجاد کند که مردم ایران و آراء و عقایدشان نیز در این میان به چیزی گرفته می‌شد. این تغییرات، تنها اصلاحاتی در رأس هرم قدرت بود و مردم همچنان در حاشیه قدرت بودند و سازندگان و

دارندگان قدرت، همچنان که در عهد هخامنشیان مرسوم بود خاندانهای قدرتمندی چون «سورن» و «قارن» بودند. پادشاهان اشکانی بنا به سیاست خویش نزدیک به دو قرن پذیرای فرهنگ یونانی شدند و خود را بیشتر دوستدار فرهنگ هلنی می‌شمردند و با این سیاست کشور را از تشهای وحشتبار نجات دادند و به تدریج بر اثر نفوذ و اقتدار خود و نیز علایق مردم نسبت به حفظ موارث فرهنگی ایرانی، بیشتر به فرهنگ ایران غربی متمایل شدند. گیرشمن معتقد است که: «پارتیان ارزش تمدن یونانی را می‌دانستند و آنرا همانگونه که بخشی از جامعه ایرانی تقدیر می‌کردند ارج می‌نهادند. برهم زدن نظم موجود و بازگشت به وضع پیش از اسکندر با ایجاد وضعی جدید، بر خلاف منافع دولت بود. بنابراین پارتیان این مدینه‌های یونانی را - که به شکل «سنگهای ثروت و سعادت مخدومان جدید» درآمده بودند - به وضع خود باقی گذاشتند رفتار خیرخواهانه پارتیان نسبت به میراث یونانیت در ایران اهمیتی عظیم در مقررات و توسعه تمدن ایرانی داشته است. این امر باعث شد که کشور از واژگونی تحولات شدید برکنار ماند، و در حالی که مملکت را به راه تکامل تدریجی سوق داد موجب گردید که به مرور زمان و به تدریج و تانی عنصر خارجی مستهلك شود.»^{۱۱}

زوال پارتیان در پایان زمان اندکی کمتر از پنج سده فرمانروایی در ایران در شرایطی صورت گرفت که تسامح و آشفتنگی مذهبی در داخل امپراتوری پارت به اوج خود رسیده بود. بی‌توجهی و عدم علاقه پادشاهان پارت نسبت به باورها و علایق فرهنگی اکثریت مردم ایران که در آن وقت مشخصاً در آیین زرتشت تجلی می‌یافت، زمینه‌های ذهنی و فرهنگی سقوط آنان را در داخل فراهم نمود.

پژوهش‌های علمی در تاریخ ایران
رتال جامع علوم انسانی

منابع و توضیحات:

- ۱- ریچارد فرای، میراث باستانی ایرانی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴، صص ۲۱۶-۲۱۷.
- ۲- «اسکندر» به صورت مجرد و تمثیلی در ادبیات سیاسی ایران مقام ویژه‌ای دارد که بیشتر بازتابی از جنبه‌های آرمانی حکومت و مدیریت جامعه در ذوق و ذهن ایرانیان است و به یاری خداوند در جای خود به آن خواهیم پرداخت.
- ۳- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، چاپ اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶، صص ۲۲۷-۲۲۸.

- ۴- بدین گونه بگذشت سالی دوست نوگفتی که اندر جهان شاه نیست
- ۵- موسی بروخیم، تحولات فکری در ایران، از مبادی تا عصر حاضر، ترجمه ابوذری صدیقت، چاپ اول، تهران، موسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۳۶، صص ۲۲-۴۳.
- ۶- همان، ص ۴۳.
- ۷- همان.
- ۸- ریچارد فرآی، همان، ص ۲۸۷.
- ۹- همان، ص ۲۸۹.
- ۱۰- حسین پیرنیا، ایران باستان، جلد سوم، چاپ دوم، تهران، دنیای کتاب، ص ۲۳۴.
- ۱۱- ر. گیرشمن، همان، صص ۲۶۷-۲۶۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی